

عنبران

بیست و پنج سال پیش تقریباً در سلسله مقالاتی که مرحوم «جواد فاضل» در مجله اطلاعات هفتگی تحت عنوان «در این دنیا» مینوشت. روزی در شرح جریان قضیه‌ای بکلمه «عنبران» برخوردیم و تعجب کردم! زیرا واقعه‌ای که مرحوم «جواد فاضل» تعریف میکرد بهیچوجه با «عنبرانی» که من میشناختم و نیمی از زندگی خود را در آن نابود ساخته بودم وفق نمیداد و هر چه میخواستیم بدانم که «آنجا کجا است؟» موفق نمیشدیم.

تا اینکه اخیراً پس از قریب «یکربع قرن» «مجله» با ارزش ینما» در شماره خردادماه سال ۴۵ در صفحه ۱۳۹ «زین معما پرده برداشت» و من دانستم «عنبران» مرحوم «جواد فاضل» قریه‌ایست خوش آب و هوا که در پنج فرسخی مشهد واقع شده و شاعر نامی مرحوم «صبوری» هم با آنجا سفر کرده و در آنجا اقامت گزیده و شعر:

الغرض در عنبران با آن هوای عنبرافشان پانزده روز است بوی باده نشنیده دماغ در وصف آن سروده است. و باید در این باره از «مجله» ینما» و «استاد ابوالقاسم حبیب‌اللهی نوید» سپاسگزار باشم. اما «عنبرانی» که من میشناسم و در آن تولد کرده‌ام و دوران کودکی و جوانی‌ام آنجا مانند گل‌هایی شکفته و پژمرده و پیرشده و امروز قسمت اعظم خاطرات تاریک و روشنم مربوط بآن محیط است قریه‌ایست اتفاقاً بسیار خوب آب و هوا که عبارت «عنبرافشان» مرحوم صبوری درباره آنهم بکار میرود. در پنج فرسخی شمال اردبیل متصل بخاک شوروی. این قریه دور افتاده که کمتر مورد توجه اولیاء دولت قرار گرفته و میگیرد و همیشه گرد و غباری از محرومیتها و محکومیتها بر چهره آن مشاهده میشود جا دارد که مورد بحث قرار گیرد و شناخته شود و نامی از آن «بهر مناسبتی که میتواند باشد» مانند «عنبران» مشهد بمیان آید.

این قریه هفتصد خانواری در دامنه جنوبی سلسله جبال البرز واقع گردیده و مشرف بشهر تاریخی و قدیمی «اردبیل» میباشد. در هفت، هشت فرسخی جنوب غربی این ده، کوه «سبلان» همان کوهی که شاعر بزرگ ایرانی «خاقانی شروانی» درباره آن میگوید:

قبله ابدال قله سبلان دان	کاو ز شرف کعبه وار قطب کمال است
کعبه بود سبز پوش او ز چه پوشد	جامه احرامیان که کعبه حال است
در خبری خوانده‌ام فضیلت آنرا	خاست مرا آرزوش قریب سه سال است
رفتم تا بر سرش نثار کنم جان	کوست عروسی که امهات جبال است ..

* از استاد با دانش امتنان داریم که چنین مقاله‌ای با مغز ولطیف و مؤثر را مرقوم فرموده‌اند و تأسف داریم که نسل حاضر توجهی که می‌باید باین گونه مباحث ندارد. به هر صورت نویسنده و ناشر را وظایفی است و در بند آن مباش که نشنید یا شنید، و خواند یا نخواند.
(مجله ینما)

با ابهت و شکوه خاصی نمایان است .

این ده امروز اگر امتیازی داشته باشد ممکن است همان کثرت نفوس و تعداد جمعیت آن باشد اما از امارات و قرائن موجوده می توان فهمید که در ازمئه قدیمه یکی از مراکز عرفان و تصوف و مجمع «اولیاء الله» آن عصر و زمان بوده .

مزارات جمعی از بزرگان که پس از قرنها نامشان با احترام و تقدیس یاد میشود و مردم با اعتقادی کامل بزیارت قبورشان میروند میتواند دلیل روشن بر ادعای ما باشد .

در مدخل جنوبی ده ، بزرگواری مدفون است که بنا بزوایت معمرین قریه - که «تعدادشان کم هم نیست» - نامش «پیرا بومنصور» علیه الرحمه و از اولاد «خواجه قطب الدین بختیار کاکي» که از اجداد عده ای از ساکنین امروز قریه مزبور بشمار می آید و زیارتگاه مردم است .

این شخص «کاکي» کئی بوده ؟ و در چه زمانی زندگی میکرد؟ و اولاد او به «عنبران» بچه مناسبتی آمده اند؟ در نظر این حقیر کاملاً مبهم و تاریک است .

ولی دره تصفح کتب» با اسم دو کتاب برخوردارم یکی بنام «دلیل العارفین» در تحقیق حال و بیانات خواجه «معین الدین چشتی» قدس الله سره سلسله طریقه چشتیه . و دیگری بنام «فوائد السالکین» که هر دو کتاب تألیف «خواجه قطب الدین بختیار کاکي» میباشد و باز اسم کتابی دیگر بنظر رسیده بنام «روضه الاقطاب» در شرح حال «کاکي» علیه الرحمه که مؤلف آن در نظر این حقیر مجهول است و اگر کسی دسترس باین کتابها داشته باشد و برای مدت محدودی بوسیله «مجله یغما» آنرا در اختیار این ناچیز بگذارد یا از «بختیار کاکي» اطلاعاتی کافی در مجله درج نماید وظیفه بزرگی را ادا فرموده و رضای خاطر بنده ای را کسب کرده است. از مقصود دور نیفتیم . در چند قدمی بالاتر از مقبره «بابا منصور» بقعه ایست سنگی که شخصی بنام پیر «بابا داود» در آن مدفون است . در جلو قبر «بابا داود» مرقد «بابا محمد» که با اصطلاح محلی آنرا «ت و ت ب» میگویند یعنی تربتی که تب را شفا می بخشد .

چون زبان اهالی «طالشی» است در این زبان «ت و» بفتح «تاء» و سکون «واو» بر وزن و معنی تب است و «ت ب» همان مخفف «تربت» است و فتح واو در ترکیب «تونه» علامت اضافه می باشد . باز چند قدم در طرف جنوب قبر «بابا محمد» مرقد «بابا اسماعیل» است که هیچکدام از اینها روی شان بقعه و سنگ نبشته ای نیست . فقط باستناد روایات اسم شان محفوظ مانده .

در طرف غرب قریه روی تپه ای باز بقعه دیگری است منصوب به بزرگواری بنام «بابا حاجی» علیه الرحمه و بنجاه قدم بالاتر از آن مزار، باز بقعه ایست بنام «بابا خضر» علیه الرحمه و ما در شرح حال عارف بزرگوار گیلان «شیخ زاهد گیلانی» مرید «سید جمال الدین تبریزی» و مراد «شیخ صفی الدین» اردبیلی بطور بسیار مختصر و مبهم با اسم «بابا حاجی» و «پیر خضر الیوانی» بر میخوریم .

این «پیر خضر الیوانی» همان است که «شیخ زاهد» او را موقع رحلت خود بطلب «شیخ صفی الدین» به «کلخوران» یا با اصطلاح امروز به «کهرلان» که قریه ایست در چند

کیلومتری شمال غرب اردبیل و مدفون «شیخ جبرئیل» پدر «شیخ صفی‌الدین اردبیلی» فرستاد. و شرح جریان آن شاید در صفوة الصفا باشد که «آقای علی گیلک» در صفحه ۸۸ تألیف خود بنام «شیخ زاهد گیلانی» آنرا آورده است.

اما مشکلی که پیش می‌آید موضوع کلمه «الیوان» است که در هیچ جا محلی باین اسم یافت نمی‌شود؛ و بنظر این حقیر هیچ استنباطی ندارد که کلمه «عنبران» را در قدیم با «همزه» می‌نوشته‌اند «انبران» و بعداً در اثر تصرف غلط و اشتباه قلمی نساخ این کلمه بشکل «الیوان» درآمده و در تاریخ «بابا خضر الیوانی» ضبط گردیده و البته راجع به مدفون و مزار شیخ زاهد گیلانی هم حقایقی بسیار روشن هست که اگر توفیق الهی مدد کار باشد و مجلهٔ ینما اعتنا به درج آن فرماید شاید بتوانستیم نتیجهٔ تفحصاتی را که در پیرامون آن بعمل آمده در اختیار خوانندگان عزیز قرار دهیم.

در وسط قریه مسجدی است بزرگ که قریب صد سال پیش آنرا بنا نهاده‌اند و روایت میکنند که مسجد مزبور روی اساس مسجدی خیلی قدیمی که مخروبه بوده ساخته‌اند. و در چند قدمی مسجد باز اثر زیارتگاهی بچشم می‌خورد باصطلاح مشهور است به «سپه بوز» «سپه باز» و در چند قدمی این مزار در وسط قریه بقعهٔ دیگری است بنام «بابا خرم» که عدهٔ زیادی از ساکنین ده خود را اولاد ایشان میدانند و از سادات علوی بشمار می‌آیند.

در طرف شرق قریه کوهی بلند واقع است و آنجا نیز مزاری است مشهور به «پیر گسکر» گویا این شخص از اهالی گسکر گیلان بوده و در «عنبران» سکونت داشته و آنجا وفات کرده و مدفون شده و کوه مزبور هم بنام آن «ولی» معروف است.

در طرف جنوب مرقد «پیر گسکر» بقاصله چند قدمی گنبدی است بسیار مجلل و باشکوه و دو شخصیت بزرگ از مردان عالی مقام عصر اخیر در آن مدفون‌اند که ما قبل از اشاره شرح زندگانی‌شان بنقل صورت «سنگ نبشته» مزارشان می‌پردازیم.

روی سنگ مزار شخصیتی که زمان وفاتش متقدم است این جملات با خط بسیار زیبایی جلب نظر مینماید:

«لا اله الا الله محمد رسول الله. هذا مرقد العالم الفاضل والزاهد الكامل قطب فلك الولاية و مرکز دائرة الافادة المعارف بالله مولینا و وسیلتنا الی الله الملك المئان حضرة الحاج الشيخ علی الجیلانی قدس الله سره العزیز و رحمه الله آمین.

کیف حالی آموت عطشانا غار بحر العلوم و العمل
قلت تاریخ فوت والدنا «وصل الشیخ علی الی الامل»

توفی فی ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۲۰ کتبه «احمد سعید»

فحسبى بقاء الله من کل هالک وحسبى حیوة الله من کل میت

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما»

جلو این قبر شریف بقاصله نیم متر سنگ مرمری است بطول ۲ متر و عرض ۷۰ سانت و قطر ۴۰ سانت تقریباً و این عبارات روی آن بطرز فوق‌العاده جالب بطور برجسته حکه گردیده:

« یا باقی یا حی یا قیوم انت الباقی وکل شیء فان و قد واضطجع فی هذا المكان المبارك بقية السلف الصالح خاتمة المشايخ ولی الله تعالى قطب العارفين وملاذ السالكين سلطان الاولیاء نخبة الاصفياء آية الله العظمی و نعمة الله الكبرى تذكرة المنقطعين الى الله و تبصرة المتصرفین بالله العالم الجليل والحبر النبیل قدوة الازکیاء اسوة الاتقیاء ناهج مناهج الانبیاء والمرسلین سالک مسالك الاولیاء والمتقین الولی بن السولی أخوالجنید وشفیق السری العارف باسرار الشریعة والطریقة الواقف برموز الحقیقة ذوالصفات الملكوتیة والسرة المحمدیة وارث معارف النقشبندیة شیخنا و مولانا الاعظم الحاج « محمد سعید » نقشبندی ابن الشیخ علی قدس الله سرهما وضاعف اجرهما ونور قبرهما و آدم برهما وقد انتقل الى جوار رحمة ربه عام تسع وستین وثلثمائة بعد الالف من الهجرة القمریة علی هاجرهما الاف النحیة اللهم انزله عندك المنزلة الرفیعة عند الابرار والصدیقین والشهداء والصالحین بحرمة سورة الفاتحة المباركة. »

سپس دور سنگ مزار روی قرآن این اشار نوشتہ شدہ :

تعالوا و زوروا البدر فی القبرها و یا
فأمت صوتی الاسلام سوداً خوفاً
فأصبح رکن للهدی متدا عیا
علی فقدمه جفن الطریقة باکیا
من الله سحب لا یزلن هوامیا
سقى قبره ما ناحت الورق شجوها
الا ایها السارون فسی ظلم الدجی
عنت آية الله منت عفاتها
و ساتحت هذا التراب قطب زمانکم
هو النقشبندی الكبير الذى غدا
سقى قبره ما ناحت الورق شجوها
داخل گنبد را سکوتی آسمانی و رنگی ملکوتی آمیخته با آرامشی روح نواز که زائر را از دنیا و مافیها رهائی می بخشد فرا گرفته است و دم در گنبد باز قبری است که روی سنگ آن نوشتہ شدہ : « هذا مرقد العالم الفاضل الحاج الشیخ احمد سعید ابن الشیخ علی قدس سره الى آخره. »

و روی سنگ طرف پای ایشان این دو رباعی جلب توجه میکند :

گنجی است ز فضل زیر این خاک نهان
ز آلودگی جهان نا پاک نهان
تن عنصر خاکی است بخاک آرامد
جان گوهر پاک است در افلاک نهان

جان در طلب یار بر افلاک پرید
ذرات جهان بسوی خورشید دوید
تن بارگران خویش در خاک کشید
هر چیز باصل و گوهر خویش رسید

بعداً به قبرهایی که افراد یک خانواده اند برمیخوریم و روی هر یک از سنگهای شان تک بیٹی و اشعار تأثر انگیزی نوشتہ شدہ و این دو رباعی هم که رباعی اولی منصوب به « ابوسعید ابوالخیر » است و دومی خدا داند از کیست ، روی سنگ مزاری که گویا دختری زیبا و ناکام زیر آن آرمیده است خالی از تأثر و لطف نیست .

« ۱ »

ایدل چو فراقت رگه جان بگشودت
مینال چنانکه نشنوند آوازت
منمای بکس جامه خون آلودت
میسوز چنانکه بر نیاید دودت

این مدفن یکجهان نکو نامیهاست
اشکی ز سردرد بر این خاک افشان
آرامگه حسن و دلارامیهاست
کاینجا پنهان هزار ناکامیهاست

و پشت گنبد نزدیک مرقد پیر گسکر باز گوری جلب توجه میکند که روی سنگ آن
نقش يك «هلال و ستاره» و يك «شمشیر» نقر گردیده و این جملات بر آن سنگها موجب تعجب
زائران میگردد :

« هذا مرقد المغفور المبرور الحاج عبدالله سكوتي أسالمي الاصل معلم خديو مصر !! »
الخ . اگر چه باز میتوان بهضمون شعری منسوب بحضرت امیر علیه السلام :

سلام علی اهل القبور السدوارس
للم یشرّبوا من بار الماء شربة
كانهم لم یجلسوا فی المجالس
ولم یأكلوا ما بین رطب و یا بس
الا اخبرونی این قبر عزیز کم
و قبر ذلیل بازخ متشاوس

چیزهایی دریافت و پرسشهایی نمود و در میان سنگهای خاموش و گویای گورستانهای
«عنبران» حقایق و اسرادی بدست آورد ولی ما این سیر و سفر روحانی را اینجا پایان میرسانیم
و بشرح حال دو شخصیت بزرگ مدفون زیر گنبد بطور بسیار جمالی پرداخته و سخن کوتاه
خواهیم کرد .

(۱) الشیخ علی ابن ملا عبدالحق ابن کمال الدین عنبرانی، در اول جوانی برای تحصیل
علوم اسلامی راه کردستان را پیش می گیرد بحضور اساتید آن عصر میرسد و آخرین مراحل
تحصیلات عالی خود را در حضور دانشمند بزرگ «ملا عبدالله قرلجی» اعلی الله مقامه (که فعلا
نواده ایشان دانشمند محترم جناب آقای «ترجانی زاده» استاد دانشکده ادبیات تبریز بافاضه
کمال مشغولند) اجازه نامه علمی را دریافت می دارند و برای تکمیل نواقص معنوی و طی
مراحل روحانی بحضور عارف بزرگوار کردستانی الشیخ عثمان سراج الدین قدس الله سره
العزيز میرسد و پس از قریب چهار سال خدمت در خانقاه ایشان «در پیاره عراق» و عروج به
معارج کمالات ظاهری و معنوی اجازه ارشاد از آن عارف ربانی دریافت نموده و بنا باشاره و
رضای شان بطرف موطن و زادگاه خود «عنبران» رهسپار می گردد و در سن شصت سالگی
«تقریباً» متأهل میگردد و فرزندان لائق و دانشمند و بزرگوار و عارف از ایشان باقی میماند
و در سال ۹۳۲۰ قمری که ماده تاریخ «وصل الشیخ علی الی الامل» با آن مطابق
است روی در نقاب خاک می کشد . رحمه الله علیه

(۲) الشیخ محمد سعید النقشبندی ابن الشیخ علی قدس سرها ، تحصیلات مقدماتی را
در محضر پدرش فرا می گیرد و دستور طریقه نقشبندیه را هم از ایشان دریافت می دارند باصطلاح
دست کمک ایشان می دهد و پدر بزرگوارش هم استاد علم ظاهری و هم مرشد طریقت اوست
سپس برای ادامه تحصیلات باسلامبول می رود و در زمان سلطان عبدالحمید عثمانی مدت ده
سال در آن دیار بسر می برد و اجازه نامه علمی را از علمای ترکیه بدست می آورد و پس از پایان
تحصیلات عازم مکه مکرّمه شده دو سال تمام در حجاز اقامت مینماید سپس بمصر عزیمت
می فرماید و پس از مدتی بامر پدرش بایران برمی گردد و در عنبران موطن اصلی اجدادش